

مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران / دوره ۶، شماره ۸، بهار ۱۳۹۶: ۶۶-۴۱

«چپ اسلامی» و «توسعه لیبرالی» در ایران

(مورد مطالعه: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)

یوسف اباذری^۱

محمد روزخوش^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۱/۱۹

چکیده

هدف این پژوهش تأملی جامعه‌شناختی در رویکرد جناح «چپ سنتی» به «توسعه» در سال‌های پس از جنگ (۱۳۷۶-۱۳۸۴) است. توسعه در این پژوهش به تغییر اجتماعی سازمان‌یافته تعبیر شده است. در این پژوهش، در قالب مطالعه‌ای موردی بر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و منسجم‌ترین و «ایدئولوژیک‌ترین» تشکل‌های این جناح - تمرکز شده است. سپس نقد آنان بر سیاست تعدیل اقتصادی و واکنش آنان به نسخه‌ای از همین سیاست و مشارکت آن‌ها در «پروژه توسعه سیاسی» در عصر اصلاحات در چارچوب تغییر مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک پی گرفته شده است. این تشکل پیش از دوم خرداد منتقد جدی سیاست تعدیل اقتصادی بود و آن را «پرستاریکای نظام جمهوری» اسلامی می‌شمرد. قرارگرفتن در جایگاه اپوزیسیون قانونی، فروپاشی شوروی و «بحران» در ایدئولوژی چپ، تغییرات اجتماعی و فرهنگی و برآمدن ارزش‌ها و خواست‌ها و نیروهای اجتماعی جدید در کشور و مواجهه با بحث‌های تازه فکری، سازمان را در مدار تحول قرار داده است، اما آنچه معنا و مسیر و نمای بیرونی این تغییر را تعیین می‌کند، رخدادی پیشامدی و حادث^۳ است: دوم خرداد. پس از دوم خرداد سازمان هویتی اصلاح‌طلبانه می‌یابد و بازسازی نظم سیاسی را در صدر اهداف خود می‌نشانند، اما به‌عنوان عضوی مهم از ائتلاف اصلاح‌طلبی و با منطق اولویت‌دادن به بازسازی نظم سیاسی، لاجرم از بخشی از اهداف خویش، به‌طور عمده در حیطه اقتصاد، پس می‌نشینند و بر این انگاره تکیه می‌کند که هر تحولی از مسیر توسعه سیاسی و اصلاح ساخت قدرت می‌گذرد. این رویکرد پیامدهای متنوعی چه در عرصه نظر و چه در حیطه پرکتیس‌های سیاسی و اجتماعی دارد. در پژوهش حاضر، سویه‌های مختلف این رویکرد و ناسازه‌های مضمور در آن نشان داده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: تعدیل اقتصادی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی، چپ خط امام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، yabazari@ut.ac.ir

۲. دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، M_roozkhosh@yahoo.com

مقدمه

گفتارهای عدالت‌خواهانه و چپ‌گرایانه در انقلاب ایران سهمی بسزا داشتند. انقلاب در شعارهایش «مستضعفان»، «زاغه‌نشینان»، «کوخ‌نشینان»، «توده‌ها» و «فقرا» را فرامی‌خواند، آنان را می‌ستود و به ایشان وعده می‌داد که میراث‌دار و میراث‌خوار انقلاب‌اند^۱. همین گروه‌ها بخش عمده‌ای از پایگاه اجتماعی حکومت برآمده از انقلاب را شکل دادند. در خطبه‌ها و خطابه‌های دهه اول انقلاب، محرومان و مستضعفان در مقام ولی‌نعمتان انقلاب محترم شمرده می‌شدند و آنان صاحبان حقیقی کشور معرفی می‌شدند؛ چنان‌که هر سیاستی با استناد به منافع و مصالح آنان توجیه می‌شد. نظام نوپای انقلابی رتوریک ضدغربی و ضدسرمایه‌داری داشت؛ هم الگوی سوسیالیستی را نفی می‌کرد و هم از راه سومی سخن می‌گفت که نه با «نابرابری» و «فساد» جهان غرب نسبتی داشت و نه با «الحاد» و «اشتراک» بلوک شرق. پس از آنکه نبرد قدرت در ایران پساانقلابی به سود گروه‌های طرفدار شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی خاتمه یافت، نوعی شکاف و اختلاف در میان خود این گروه‌ها پدیدار شد. دو گروه موسوم به «جناح بازار» یا «جناح راست» و «جناح رادیکال» یا «جناح چپ» در طرفین این شکاف قرار گرفتند. جناح چپ یا رادیکال با گرایش‌های عدالت‌خواهانه، دولت‌گرایانه، استقلال‌طلبانه و مواضع ضدسرمایه‌داری و ضداستثمار شناسخته می‌شد. این گروه تا سال ۱۳۶۸ نفوذ گسترده‌ای در هیئت حاکمه و به‌ویژه دولت داشت. با درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی و تحولات سیاسی و اجتماعی، چپ سستی به حاشیه قدرت رانده شد و در جایگاه نوعی «اپوزیسیون قانونی» درون حاکمیت قرار گرفت. با آغاز سیاست تعدیل اقتصادی که از جانب منتقدان «بنیادگرایی بازار» و «انقلابی ساکت درون انقلاب ایران» توصیف شده است (ابادری، ۱۳۹۳)، جناح «چپ درون نظام» به منتقد جدی آن بدل شد؛ زیرا آن را مغایر با ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب می‌دانست. با وجود این، پس از رخداد دوم خرداد و تبدیل چپ‌های خط امام^۲ به اصلاح‌طلبان دوم خردادی، آن‌ها در کنار پروژه «توسعه سیاسی»، با شکلی از همان الگوی اقتصادی و برنامه توسعه همراه شدند که پیش‌تر نفی می‌کردند. به این ترتیب، این پرسش‌ها مطرح می‌شوند: این تغییر چگونه رخ داد؟ چپ‌های خط امام در قالب کدام مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک با سیاست تعدیل مخالفت کردند و کدام مناسبات آن‌ها را به تجدیدنظر در باورهایشان فراخواند؟

۱. در میان انقلابیون افرادی همچون مهندس بازرگان و در میان تحلیلگران افرادی مانند آصف بیات، سهم شعارهای عدالت‌خواهانه و توده‌ستایانه را در گفتار انقلابیون به‌ویژه نیروهای اسلامی، به‌جز در آخرین روزهای پیروزی، ناچیز می‌دانند (بازرگان، ۱۳۶۳: ۳۹؛ بیات، ۱۳۷۹: ۸۶-۸۸). با وجود این، بی‌شک در دهه نخست انقلاب «مستضعفین» و «لایه‌های فرودست جامعه» در کانون گفتار سیاسی مسلط قرار داشتند.

۲. برخی نویسندگان نیروهای چپ درون حاکمیت را «چپ واقعی» نمی‌دانند، اما در این پژوهش از ترم‌های رایج استفاده می‌شود.

مواضع و دیدگاه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مبین یکی از منسجم‌ترین اشکال ایدئولوژی توسعه در میان کل گروه‌های سیاسی و فکری درون حاکمیت جمهوری اسلامی است. این تشکل از همان ابتدای دهه ۱۳۷۰ تلاش کرد تا واکنشی تئوریک به سیاست تعدیل نشان دهد و بر پایه آن تحلیلی منسجم از صورت‌بندی نیروهای سیاسی در ایران ارائه دهد. این «طیف‌بندی» تا مدت‌ها به بنیانی برای تحلیل اجتماعی جریان‌های سیاسی ایران تبدیل شد و حتی به متون آکادمیک نیز راه یافت، چنانکه کاربرد مفاهیمی مانند «راست سنتی»، «راست مدرن» و «چپ سنتی» پس از انتشار سلسله‌مقالات نشریه عصر ما در متون مختلف رایج شد. پس از دوم خرداد نیز برخی راهبردهای مشهور جبهه اصلاحات همچون «آرامش فعال» و «بازدارندگی فعال» پیشنهاد این سازمان بود. محدودبودن شمار اعضای گروه و هم‌زمان سهم عمده این گروه در تحلیل و نظریه‌پردازی و تعیین خط‌مشی‌ها و راهبردهای جبهه اصلاحات موجب شده است گاه از آن‌ها با توصیف‌های کنایه‌آمیز ژورنالیستی همچون «کلپ استراتژیست‌ها» یاد شود.

به این ترتیب، تأملی جامعه‌شناختی در جهت‌گیری‌ها، برنامه‌ها، مواضع و دیدگاه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین و منسجم‌ترین گروه‌های درون حاکمیت و تحلیلی از چگونگی تغییر این مواضع و دیدگاه‌ها در بافت سیاسی و ایدئولوژیک زمانه، بخش‌هایی از داستان پرماجرایی توسعه در ایران پس از جنگ را آشکار می‌سازد. در این پژوهش، در قالب یک مطالعه موردی رویکرد این گروه مؤثر و «گفتمان‌ساز» به توسعه در ایران پس از جنگ (از ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴) در متن مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک زمانه قرار داده می‌شود. از آنجاکه «رتوریک توسعه» سهم مهمی در شکل‌دادن به ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی در ایران داشته است، این پژوهش در عین حال تحلیلی درباره تغییر گفتمان سیاسی «چپ سنتی»، در نمونه سازمان مجاهدین انقلاب، نیز است.

پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های اصلی این پژوهش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

۱. رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (به عنوان نمونه‌ای شاخص و گویا از گروه‌های

«چپ خط امام» و سپس «اصلاح‌طلب») به توسعه چه بود؟

۲. این رویکرد به توسعه در کدام بافت سیاسی و ایدئولوژیک تبلور یافت و تغییر کرد؟

پاسخ این پرسش با تقسیم آن به دو پرسش فرعی درباره دو دوره زمانی، یکی پیش از دوم

خرداد و دیگری پس از آن، دنبال می‌شود.

مبانی نظری

مصطفی ملکیان به‌گلايه می‌گوید که هرچه «در کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات تدقیق می‌کند» معنای واژه توسعه را نمی‌فهمد؛ زیرا از دید وی این واژه در متون مختلف در چندین معانی گوناگون به‌کار رفته است که نمی‌توان قدر مشترکی از آن‌ها بیرون کشید (ملکیان، ۱۳۹۳). با این‌همه، توسعه فقط واژه‌ای در کتاب‌ها و رساله‌ها نیست، بلکه مفهومی است که مبنای بسیاری از برنامه‌ها و سیاست‌های کلان اقتصادی و اجتماعی است. ذیل این مفهوم و در قالب برنامه‌های توسعه، ساخت اجتماعی و اقتصادی کشورها تغییر کرده و زندگی روزمره مردم دگرگون شده است.

این نکته درستی است که مفهوم توسعه حتی در متون تخصصی همواره معنای یکسانی ندارد. ندروین پیترز «معانی» مختلف توسعه از آغاز قرن نوزدهم تا شروع هزاره جدید را در جدولی گنجانده است (ندروین پیترز، ۲۰۱۰: ۷). این جدول چنان تنظیم شده است که گویی در هر دهه از قرن بیستم یک یا دو برداشت از توسعه مسلط بوده است؛ برای مثال، در دهه ۱۹۸۰ «توسعه انسانی» و «نئولیبرالیسم» و در دهه ۱۹۹۰ «پساتوسعه» معناهای مسلط از توسعه معرفی شده‌اند. در پژوهشی گسترده‌تر و نزدیک‌تر به موضوع تحقیق حاضر، فیلیپ مک‌مایکل طرحی تاریخی از تحول نظری و عملی مفهوم توسعه از دهه چهارم قرن بیستم تا پایان همین قرن عرضه می‌کند. او در برداشتی کلان از توسعه، آن را با مفهوم تغییر اجتماعی مرتبط می‌داند (مک‌مایکل، ۲۰۰۴). این تلقی از توسعه به «تغییر اجتماعی سازمان‌یافته» نیز تعبیر شده است (فلور و فلورا، ۲۰۰۵: ۴۹۶). در این تلقی، توسعه نه‌تنها اجرای یک برنامه اقتصادی، بلکه هم‌تافته‌ای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. این انگاره به‌طور مشخص داستان توسعه و نوسازی را در کشورهای غیرغربی به‌خوبی قابل‌فهم می‌سازد، زیرا در این کشورها نوسازی و توسعه به‌طور عمومی از بالا و در قالب برنامه‌ها و پروژه‌هایی در راستای بازسازی نظم اجتماعی و اعمال تغییر اجتماعی طراحی و اجرا شده است. چنین برداشتی از توسعه ممکن است چارچوبی را برای فهم برنامه‌های کلان توسعه در ایران فراهم آورد؛ چه این برنامه اصلاحات ارضی^۱ باشد، چه سیاست تعدیل ساختاری اقتصاد و چه توسعه سیاسی در عصر اصلاحات. اقتصاددانان و اصحاب توسعه نیز آن‌گاه که تلاش کرده‌اند به تعریفی جامع از مفهوم توسعه دست یابند به چنین نگاهی نزدیک شده‌اند. شایان ذکر است جامعه و مردم همچون ماده منفعلی نیستند که به شکل برنامه‌های توسعه درآیند. نحوه مواجهه مردم ممکن است

۱. اریک هوگلاند در کتاب زمین و انقلاب در ایران به‌اختصار درباره‌ی خاستگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک اصلاحات ارضی بحث کرده است (هوگلاند، ۱۳۹۲: ۹۰-۹۶).

به یک برنامه توسعه یا نوسازی خاتمه دهد و آن را منتفی سازد (همچون نوسازی عصر پهلوی) یا آن را به مسیرهایی رهنمون شود که حتی در تصور طراحان و مجریان هم نمی‌گنجد.

این تعریف از توسعه همان قدر که جامعیت این مفهوم را حفظ می‌کند، پژوهش و تحلیل را دشوار می‌سازد؛ زیرا آن قدر کلی و کلان است که بخش اعظم جریانات جامعه را دربرمی‌گیرد و همچنین این شکل از مفهوم‌پردازی توسعه مبنایی مستحکم برای پژوهش فراهم نمی‌آورد، هرچند توجه به آن برای درک موضوع راه‌گشا و کلیدی است.

در سطح انضمامی، مراد از توسعه همان برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که ذیل عنوان برنامه‌های توسعه در ایران پس از جنگ اجرا شده است و نیز شامل نتایج و پیامدهای آن برنامه‌ها می‌شود. «سیاست‌های توسعه در دوره پس از جنگ» کم‌وبیش روشن است. این عنوان عمدتاً «توسعه اقتصادی» در دوره هاشمی در برنامه تعدیل اقتصادی تبلور یافت و نسخه تعدیل‌شده همین برنامه به‌علاوه «توسعه سیاسی» در دوره سیدمحمد خاتمی را به یاد ما می‌آورد.

وقتی توسعه به تغییر اجتماعی سازمان‌یافته تعبیر می‌شود، سیاست و ایدئولوژی - که در کانون تحقیق حاضر قرار دارند - سهمی بسزا در بحث می‌یابند. هر پروژه کلان توسعه به برنامه یا اراده‌ای سیاسی گره می‌خورد. اگر سطح تحلیل ما نظام سیاسی و ساختار دولت - ملت باشد، اجرای هر برنامه توسعه به بسیج نیروها و امکانات کشور بستگی دارد. این مسئله نیز تابعی از صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی مسلط، ساخت هیئت حاکمه و پایگاه اجتماعی و ایدئولوژی بخش‌های مختلف آن است. ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های توسعه سوبیه طبقاتی بارزی دارند؛ بنابراین، این امر که یک حزب یا سازمان سیاسی منافع چه طبقات و اقشار اجتماعی (یا سیاسی) را بازتاب می‌دهد و خود را نماینده کدام طبقات و اقشار جامعه می‌داند و برای کسب نمایندگی کدام لایه‌های اجتماع تلاش می‌کند بر رویکرد آن به توسعه تأثیر بسیاری دارد. این واقعیت را نیز نباید از یاد برد که فضای فکری - فرهنگی و ایدئولوژی‌های مسلط زمانه - و از جمله در سطح منطقه‌ای و جهانی - تا حد زیادی ذهنیت رایج را درباره توسعه برمی‌سازند و افزون بر آن هر رویکرد رقیبی را وامی‌دارند تا نسبت خود را با «جو فکری مسلط» تعیین کند؛ بنابراین، رویکرد هر حزب یا گروهی به توسعه را فقط می‌توان در پرتو تحلیلی از فضای فکری کلان در سطح ملی و جهانی درک کرد.

براساس مباحث مطرح‌شده، وقتی از رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به توسعه سخن گفته می‌شود، واکنش این سازمان به توسعه اقتصادی «عصر سازندگی» و نیز دیدگاه‌ها و عملکرد این گروه به‌عنوان بخشی مؤثر از جریان اصلاح‌طلبی در سال‌های پس از دوم خرداد بررسی

می‌شود. با توجه به موضوع تحقیق، این رویکرد در محدوده زمینه‌های ایدئولوژیک و جایگاه سیاسی این گروه بررسی می‌شود که در این تحقیق مهم و تعیین‌کننده فرض شده است. در چارچوب این نگاه، برآمدن سیاست‌های توسعه در ایران پس از جنگ و نیز موضع‌گیری و مفهوم‌پردازی درباره توسعه موجود در منظومه‌ای از مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک (همچون توازن قدرت سیاسی، تبار سیاسی گروه‌های مختلف، پایگاه اجتماعی و طبقاتی آن گروه‌ها، بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک آن‌ها، تحول در مبانی ایدئولوژیک، ملاحظات قدرت و شکل‌گیری یا فروپاشی ائتلاف‌های سیاسی) قابل تحلیل است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع مطالعه موردی^۱ است. در این نوع از تحقیق، از روش‌های مختلف جمع‌آوری تحلیل داده استفاده می‌شود. در این پژوهش، از تحلیل سند و تحلیل مضمون^۲ و در اندک مواردی برای پاسخ به ابهامات از مصاحبه با «مطالعان» بهره برده شده است. مهم‌ترین مرجع تحلیل در این پژوهش، نشریه عصر ما در ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که نقشی مهم در جریان «چپ خط امام» و سپس اصلاح‌طلبی ایفا کرده است. بسیاری از متون دیگر اعم از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های اعضا و تقریباً تمام بیانیه‌های رسمی سازمان در زمان حیات آن (از ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۸) نیز بررسی شده‌اند. عصر ما در اواخر سال ۱۳۸۰ توقیف شد؛ بنابراین، دیدگاه‌های سازمان در سال‌های بعد در بیانیه‌ها و مصاحبه‌های افراد شاخص آن جست‌وجو شده است.

هدف این پژوهش فقط مطالعه دیدگاه‌ها و ایده‌های سازمان مجاهدین انقلاب نیست، بلکه هدف اصلی آن قراردادن این ایده‌ها در بافت اجتماعی و سیاسی انضمامی و در متن تغییرات اجتماعی است. مطالعه موردی این امکان را به محقق می‌دهد که چنین هدفی را پیش ببرد. همان‌طور که روش‌شناسان متعددی یادآوری کرده‌اند، مطالعه موردی یک راهبرد پژوهشی است که از روش‌های متنوعی بهره می‌جوید و با هدف‌های معرفتی مختلفی از جمله نظریه‌سازی یا بسط و تکمیل نظریه‌های موجود سازگار می‌شود (بین، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۶؛ جورج و بنت، ۲۰۰۵؛ وودساید، ۲۰۱۰: فصل اول؛ گرینگ، ۲۰۰۷).

1. Case Study

۲. در دائره‌المعارف مطالعه موردی (میلز، ۲۰۱۰)، مدخل‌هایی با عنوان تحلیل سند و تحلیل مضمون وجود دارد که کاربرد این روش‌ها در مطالعه موردی شرح داده می‌شود. در پژوهش براون و کلارک (۲۰۰۶) نیز مراحل تحلیل مضمون «گام به گام» معرفی شده است.

شایان ذکر است خلاصه کردن این نوشته به منظور تبدیل شدن به شکل فعلی و همساز شدن با ملاک‌های «نشریات علمی»، موجب فرونهادن بسیاری از شرح‌ها و تحلیل‌ها و نقل قول‌ها و شواهد تاریخی و متنی و نوعی گسیختگی ناگزیر در متن شده است.

تاریخچه مختصر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که تلفیقی از مبارزان مذهبی چپ و راست بود، ابتدای انقلاب تشکیل شد و پس از چندی در نتیجه اختلافات داخلی شدید میان دو طیف چپ و راست آن منحل شد. این اختلاف و انشعاب اولین عرصه ظهور و بروز دوگانه چپ و راست در جمهوری اسلامی معرفی شده است (عصر ما، شماره ۶، ۷ دی ۱۳۷۳). دو گرایش اصلی بلوک قدرت در دهه ۱۳۶۰ چنین توصیف شده‌اند: گرایش اول «اشرافی-بازاری-ستنی» و گرایش دوم «خرده مالکانه-رادیکال-ستنی». گرایش دوم بیشتر مجلس سوم را در اختیار داشت و تشکلهایی مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، خانه کارگر و انجمن اسلامی معلمان در آن نقش محوری داشتند. این گرایش «از نوعی اقتصاد اسلامی، اصلاحات ارضی، قسط و عدالت، مداخله دولت در اقتصاد، وضع قانون کار، ملی کردن تجارت خارجی، منع ثروت اندوزی و... حمایت می‌کرد» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۸۲). شاخه چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در دهه ۱۳۶۰ بخشی قدرتمند از «چپ خط امام» بود و به‌ویژه در دولت میرحسین موسوی حضور مؤثری داشت. با آغاز «عصر سازندگی» آن‌ها همچون سایر گروه‌های «چپ خط امام» به حاشیه رانده شدند و در عوض در قامت منتقد جدی سیاست‌های آن دوره و به‌ویژه برنامه تعدیل ساختاری در صحنه سیاست ایران باقی ماندند. این گروه به‌شکلی پیگیر و در چارچوبی منسجم نقدهای خود را مطرح می‌کرد و از این زاویه یکی از جدی‌ترین منتقدان سیاست‌های تعدیل به‌شمار می‌آمد. نشریه عصر ما در ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یکی از تریبون‌های مهم چپ ستنی در زمانه عسرت پیش از دوم خرداد بود که شکل‌گیری مجموعه بحث‌ها و گفت‌وگوهای پیرامونش، آن را از یک ارگان حزبی فراتر برد و آن را به یک نهاد یا یک محفل سیاسی مؤثر تبدیل کرد، چنان‌که در نوشته‌ها و تحلیل‌های موافقان و مخالفان از «حلقه عصر ما» به‌عنوان یکی از محافل فکری مؤثر در بازخوانی گروه‌های چپ از واقعیت جاری و بازنگری آن‌ها در دیدگاه‌های پیشین یاد می‌شود.

یک رویداد نظری مهم در تاریخ نشریه عصر ما، سلسله‌نوشته‌های «طیف‌های جدید فکری-

سیاسی جامعه» در چند شماره این نشریه است که از زمان آغاز انتشار در دی ماه ۱۳۷۳ به بحث‌های گسترده‌ای دامن زده است. این تحلیل نه تنها در فضای سیاسی و مطبوعاتی بازتاب وسیعی یافت و چارچوبی برای نگرستن به سیاست ایران مهیا ساخت، بلکه حتی بر فضای آکادمیک مؤثر بود. عصر ما در فضای اجتماعی و سیاسی پس از جنگ علاوه بر دو طیف «راست سنتی» و «چپ سنتی» که پیش تر به آن‌ها اشاره شد، دو طیف جدید را از هم متمایز کرد: «راست مدرن» و «چپ جدید». راست مدرن همان تکنوکرات‌هایی بودند که در کابینه هاشمی رفسنجانی دست بالا را داشتند و مجریان اصلی سیاست تعدیل به‌شمار می‌آمدند.

همان‌طور که بیان شد، «چپ جدید» گروه دیگری بود که عصر ما از برآمدن آن در قالب یک «طیف» در فضای پس از پایان جنگ خبر داد. سازمان مجاهدین انقلاب با وجود تمام نقدهایش بر «چپ جدید» - که فعالیت سیاسی آن‌ها بیشتر ذیل عنوان انصار حزب الله نمود داشت - حتی تا آستانه انتخابات مجلس پنجم همچنان به ائتلاف و همراهی با آنان امید بسته بود. در واقع، سازمان نسبت به توسعه اقتصادی در قالب سیاست تعدیل و «عواقب هولناک» اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن‌چنان بدگمان بود که گه‌گاه در مخالفت با آن حتی به ائتلاف با نیرویی می‌اندیشید که خود آن را «بنیادگرا» و «ضد تجدد» و حتی در حوزه عدالت اجتماعی دچار «ریزینی و درشت گم‌کنی» توصیف می‌کرد.

واکنش سازمان مجاهدین انقلاب به «ترمیدور»: «تعدیل؛ پروستاریکای نظام»

اعضای سازمان مجاهدین انقلاب حتی پیش از تشکیل دوباره سازمان در سال ۱۳۷۳ نقد سیاست تعدیل را آغاز کردند. به گفته بهزاد نبوی، وی در خرداد سال ۱۳۷۰ (یعنی در آغازین ماه‌های اجرای سیاست تعدیل) به هاشمی رفسنجانی نامه نوشت و درباره پیامدهای ناگوار این سیاست هشدار داد. سازمان مجاهدین انقلاب پس از انتشار نشریه عصر ما نیز لحظه‌ای از نقد سیاست تعدیل و سپس برنامه دوم توسعه و پیامدهای آن‌ها باز نایستاد. اما مضمون این نقد چه بود؟ بر پایه چه تصویری از «امر اجتماعی» استوار بود؟ بر پایه روش تحلیل تماتیک تلاش برای پاسخگویی به این پرسش به مضامین یا مقولات نهایی زیر منتهی شد: نقض استقلال نظام، افزایش شکاف‌های طبقاتی، پیامدهای نامطلوب اجتماعی و فرهنگی، سیاست‌زدایی از جامعه و تناقض با برنامه اول توسعه.

در سلسله مراتب ارزش‌های اقتصادی سازمان، استقلال اقتصادی در بالاترین نقطه قرار می‌گیرد، حتی بالاتر از عدالت اجتماعی. سازمان غایت توسعه اقتصادی «عصر سازندگی» را ادغام در

بازارهای جهانی می‌داند و حتی ابراز خشنودی می‌کند که اهداف مهم سیاست تعدیل همچون سرمایه‌گذاری خارجی «به دلیل بی‌میلی سرمایه‌گذاران خارجی و بی‌اعتمادی خارجیان نسبت به بازار ایران اسلامی عملاً تحقق نیافته و هنوز امکان تجدید نظر و بازگشت وجود دارد» (عصر ما، شماره ۳، ۲۵ آبان ۱۳۷۳).

سیاست تعدیل، به روایت سازمان مجاهدین انقلاب، در نهایت نتیجه‌ای نداشت مگر افزایش تورم و بیکاری و گسترش فقر و بی‌عدالتی اجتماعی. اجرای سیاست تعدیل و لوازم و پیامدهای آن به سرعت معترضانی در طیف‌های «چپ» و «راست» نظام سیاسی تولید کرد. آنچه در نگاه چپ‌های اسلامی بیشتر نگران‌کننده و بحران‌آفرین جلوه می‌کرد، کم‌رونق و بی‌رمق شدن فرهنگ انقلابی و عناصر و مؤلفه‌هایش بود. در این موضع، لحن عصر ما گاه نوستالژیک و دروغاگوی و مرثیه‌سرایانه می‌شد:

«آزمندی، حسابگری، کسب منافع شخصی و عقلانیت ابزاری که در مجموع ناظر به رشد انسانی تک‌ساحتی است، از ویژگی‌هایی است که اگرچه به نظر برخی نهایتاً منتج به نفع جمعی و پیشرفت جامعه می‌شود، اما در قیاس با دنیایی از حماسه و ایثار که در روند شکل‌گیری، پیروزی و تثبیت انقلاب اسلامی جلوه کرد، از آسیب‌های جدی و بحران‌های اساسی نسل ما به حساب می‌آید» (عصر ما، شماره ۳، ۲۵ آبان ۱۳۷۳).

بسیاری از نیروهای ایدئولوژیک، در «راست» و «چپ»، سوگمندانه نظاره‌گر محو آن اخوت دینی و انقلابی‌ای بودند که به گمان آنان تاروپود هم‌بستگی را در نظام اسلامی و انقلابی شکل می‌داد. هم‌زمان آنان شاهد برآمدن عصری نو با ایده‌آل‌های تازه بودند؛ عصری که قهرمانان آن نه انقلابی‌های مکتبی که تکنوکرات‌های مجهز به عقلانیت ابزاری بودند؛ عصری که «تنش‌زدایی» به جای «صدور انقلاب» قرار گرفت و «تخصص» منزلتی هم‌پای «تعهد» یافت.

در تحلیل سازمان، «سیاست‌زدایی» سوییۀ دیگری از تحول نگران‌کننده در نظام و جامعه بود. در «جامعه انقلابی» مورد نظر سازمان مردم به رویدادها و امور سیاسی حساس‌اند و در آن‌ها مشارکت می‌ورزند. کانون نقد سازمان بیشتر آن روندی بوده است که به افول بسیج سیاسی توده‌ای در سال‌های پس از جنگ تعبیر شده است. عصر ما این روند را واجد خطری امنیتی دانست و هشدار داد که سیاست‌زدایی و ایدئولوژی‌زدایی ممکن است با «ساختار مصرفی و دنیاگرایانه» کشورهای غربی سازگار باشند، اما برای کشورهای «مستقل از جهان سرمایه‌داری» و به‌ویژه جمهوری اسلامی خطرناک است.

از دید سازمان مجاهدین انقلاب، سیاست‌زدایی به معنای افول مشروعیت نظام بود. در دهه ۱۳۶۰، مستضعفان و محرومان پایگاه اجتماعی عمده نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌آمدند. عصر ما سیاست تعدیل را برپادهنده و زایل‌کننده این مشروعیت دانست. این نشریه از جمله در تحلیل شورش‌های حاشیه‌نشینان در شهرهایی همچون اسلام‌شهر و مشهد- که منتقدان راست‌گرای تعدیل به‌طور عمومی در برابر آن سکوت اختیار کردند- سیاست تعدیل را مقصر دانست؛ سیاستی که به گفته عصر ما زمینه‌ساز و فعال‌کننده شکاف‌های اجتماعی بوده است (عصر ما، شماره ۱۳، ۳۰ فروردین ۱۳۷۴).

هرچه زمان پیش می‌رفت، منتقدان دلایل بیشتری برای نقد سیاست تعدیل می‌یافتند. دولت در سال ۱۳۷۳ و پس از موج گرانی‌ها به اجرای دوباره «تعمیرات حکومتی» روی آورد. این واکنش به معنای آن بود که دولت از اساس تورم و گرانی را عارضه‌ای موقتی و اجتناب‌پذیر به شمار می‌آورد و اقداماتی مانند نظارت و کنترل بر بازار و تنبیه متخلفان را راه‌حل مؤثری در مقابله با گرانی و تورم می‌داند. عصر ما سیاست تعدیل را حتی با منطق بازار آزاد نیز گرفتار در چنبره تناقض و آشفتگی می‌دانست. عصر ما در نقد این سیاست استدلال می‌کرد که تورم و گرانی سرنوشت‌گیر ناپذیر تعدیل است و احیای تعمیرات در حکم مداخله در منطق عرضه و تقاضا و خلاف منطق بازار است. از دید عصر ما این سیاستی التقاطی است که نه با رویکرد پیشین انطباق دارد و نه «تجدیدنظر راهبردی» در آن است (عصر ما، شماره ۱، ۲۷ مهر ۱۳۷۳). عصر ما گاهی این دیدگاه را هم طرح می‌کرد که تعدیل یا نئولیبرالیسم اقتصادی ممکن است با ساخت اقتصادی- اجتماعی کشورهای غربی و «توسعه‌یافته» سازگار افتد، اما همین سیاست در کشوری همچون ایران نه در حکم نسخه‌ای شفابخش که در چهره بلایی خانمان‌برانداز ظاهر می‌شود.

پس‌زمینه فکری و ایدئولوژیک تغییر: از ائتلاف خط امام تا اصلاح طلب دوم خردادی

اکنون به منظور ارائه تحلیلی از گذار این سازمان از «چپ خط امام» به «اصلاح طلب دوم خردادی»، به اختصار جایگاه و ایدئولوژی سیاسی آن در بافت فکری و اجتماعی بزرگ‌تر قرار داده می‌شود. با درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی و تغییر در ساخت حقوقی و به‌ویژه حقیقی قدرت و نیز در نتیجه سیاست تعدیل اقتصادی که چرخشی نامنتظر به راست تعبیر شد، همه گروه‌های چپ درون حکومت خود را در جایگاه «اپوزیسیون قانونی» و «منتقدان خودی وضع موجود» بازتعریف کردند. اما این تغییرات در کدام پس‌زمینه فکری و ایدئولوژیک رخ می‌دهند؟

در سال‌های پس از جنگ در تناظر با دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، در قلمرو فکر و اندیشه نیز جنب‌وجوشی آغاز شده بود، اما اعضای سازمانی همچون مجاهدین انقلاب اسلامی در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ با کدام بخش از این فضای فکری سروکار داشتند؟ جمعی از چهره‌های مؤثر جریان اصلاح‌طلب در کتابی به این پرسش پاسخ داده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۴). در این پاسخ‌ها و در مجموعه متنوع مصاحبه‌ها و نوشته‌های اصلاح‌طلبان، تأمل و پژوهش در علوم اجتماعی و انسانی از جمله عوامل مؤثر در برآمدن ایده‌های اصلاح‌طلبانه معرفی می‌شود. بنا به این روایت، نخبگان طیف «چپ سستی» با مطالعه در حیطه‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و فلسفه و تاریخ با برداشت‌های تازه‌ای از جامعه، حکومت و سیاست آشنا شدند که لاجرم به تجدیدنظر آنان در وجوهی از دیدگاه‌های پیشین من جمله برداشت‌شان از حکومت و حکومت دینی منجر شد. افرادی همچون حسین بشیریه و عبدالکریم سروش، یکی در حیطه جامعه‌شناسی سیاسی و دیگری در حوزه معرفت دینی، متفکران مؤثر بر این بازاندیشی محسوب می‌شوند (تاج‌زاده، ۱۳۸۴).

در دوره پس از جنگ، «روشنفکری دینی» نیز چهره تازه‌ای از خویش عرضه کرد، هرچند ردیابی پروژه فکری منسجمی به نام روشنفکری دینی در دهه هفتاد دشوار است؛ برای نمونه، حتی با نادیده‌گرفتن هواداران شریعتی، ترسیم مرزهای پروژه فکری یکسان و مشخصی که عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان هر سه در آن بگنجند چندان آسان نیست. آنچه به این تلاش‌ها معنای مشترکی می‌بخشد، همان بافت تاریخی‌ای بود که بازاندیشی در جایگاه اجتماعی و سیاسی دین و نسبت آن با دولت و سیاست و دموکراسی و توسعه و اقتصاد و حقوق و... را به یک ضرورت بدل ساخته بود. نیروهای «چپ خط امام» در این زمان به شدت با دغدغه نسبت دین با نظم اجتماعی و سیاسی سر می‌کردند. به این ترتیب، مباحث روشنفکری دینی و جلسات «حلقه کیان» و به‌ویژه نوشته‌ها و تأملات عبدالکریم سروش در متن مسائل و دغدغه‌های این گروه قرار گرفت (تاج‌زاده، ۱۳۸۴ : ۱۰۱؛ خاتمی، ۱۳۸۴ : ۴۲).

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گرچه در مدار این تحولات قرار داشت، بیشتر به جریان چپ روشنفکری دینی و نماد آن علی شریعتی نزدیک بود. مهم‌ترین نزاع فکری دهه هفتاد ایران در دوگانه پوپری-هایدگری و نمایندگان ایرانی آن‌ها عبدالکریم سروش و رضا داوری اردکانی تجلی یافت. یکی از محورهای این نزاع به نحوه مواجهه با غرب برمی‌گشت. درحالی‌که سروش امکان‌پذیرش از میان محصولات متنوع تمدن غرب را ممکن و بلکه ضروری می‌دانست، داوری غرب را کل یکپارچه‌ای تصویر می‌کرد که باید یک‌جا آن را پذیرفت یا به‌کلی رد کرد (سروش، ۱۳۶۶؛

داوری، ۱۳۷۳؛ ۱۳۹۳). سازمان مجاهدین انقلاب، جمهوری اسلامی را در متن ستیزه‌ای سیاسی و ایدئولوژیک و حتی امنیتی با غرب می‌دید و این انگاره مبنای نقد این تشکل بر هر دو سوی منازعهٔ سروش - داوری بود. رویکرد سروش به سبب «جزء‌نگری» و «نفی ماهیت برای غرب» متهم می‌شود که به تسلیم در برابر غرب راه می‌برد، «زیرا با صامت‌دانستن دین و تبعیت از خرد عصر، گزینش مورد نظر چیزی جز تبعیت از آن [غرب] در نخواهد آمد» (عصر ما، شماره ۲۴، ۲۹ شهریور ۱۳۷۴). به‌زعم نویسندگان عصر ما، دیدگاه داوری نیز همچون سروش در «شرایط عینی مواجههٔ امروزین ما با غرب» راه به جایی نمی‌برد (عصر ما، شماره ۲۵، ۱۷ مهر ۱۳۷۴).

فعالیت‌های فکری و پژوهشی دیگری در نهادهایی همچون مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری نیز جریان داشت، اما به هیچ روی نباید تصور کرد که رخداد دوم خرداد زایندهٔ این محافل و مجامع بوده است، چه بسا از اساس برعکس باشد. پس از انتخابات دوم خرداد که نفس وقوع آن و نیز ابعاد و پیامدهایش غافلگیرکننده و برای بسیاری بهت‌آور بود، موافقان و مخالفان تلاش‌های زیادی انجام دادند تا ریشه‌ها و زمینه‌های این رخداد را بشناسند. به‌این ترتیب، بسیاری از تلاش‌های نظری و فکری پراکنده و نامنسجم پیشین به‌نحوی با عنوان حلقه‌های مختلف نظم یافتند.

این فضای فکری - که «چپ خط امام» در گیر آن بود - و فروپاشی شوروی و قرارگرفتن در جایگاه اپوزیسیون قانونی در کنار تغییر اجتماعی و فرهنگی گسترده در ایران پس از جنگ، این جریان را مستعد پذیرش تعبیرها و برداشت‌های تازه از نظم اجتماعی و سیاسی کرد.

تغییرات اجتماعی

در نیمهٔ اول دههٔ ۱۳۷۰ تغییرات جمعیتی و ظهور مسئله‌ای به نام جوانان و اوقات فراغت، گسترش شهرنشینی، افزایش سریع شمار دانشجویان و به‌ویژه دانشجویان دختر، برآمدن تدریجی زنان در هیئت یک نیروی اجتماعی، گسترش ابزارهای ارتباطی، تغییر سبک زندگی در بخش‌هایی از جامعه، رشد مصرف‌گرایی، پیدایش خواست‌ها و تقاضاهای جدید اجتماعی و نظایر آن سیمای جامعهٔ ایرانی را دگرگون کرد. شواهد متنوع و واکنش‌ها و ابراز نگرانی مسئولان و پژوهش‌های موجود همه از نوعی تغییر فرهنگی و ارزشی در این دورهٔ زمانی خبر می‌دادند. هرچند دربارهٔ سمت‌وسو و ابعاد این تغییر بحث‌های زیادی وجود دارد و نمی‌توان با ساده‌سازی آن را یک‌دست و منسجم و با تبعات یکسان در همهٔ لایه‌های جامعه تصور کرد. در مجموع، نیروهای اجتماعی جدیدی در صحنه پدیدار شده بودند که خواست‌ها و گرایش‌های جدیدی داشتند (ر. ک محسنی،

۱۳۷۴؛ جنادله، ۱۳۸۶). پیامدهای ناخواسته سیاست تعدیل در کنار روندهای جهانی مانند گسترش ابزارهای ارتباطی در این تغییر اجتماعی و فرهنگی سهیم بودند. البته طیف‌هایی از درون نظام سیاسی آماده می‌شدند که این خواست‌ها را نمایندگی کنند. انتخابات مجلس پنجم، اولین نمودهای سیاسی این تغییرات را عرضه کرد. انتخابات دوم خرداد، سوبه‌های بیشتری از این تغییرات را آشکار ساخت. همین تغییرات اجتماعی- فرهنگی و شکاف‌های فعال اجتماعی زمینه بازگشت چپ خط امام به قدرت- و این بار در هیئت اصلاح‌طلبی- را ممکن ساخت. حال اصلاح‌طلبان باید به این زمینه اجتماعی پاسخی درخور می‌دادند. تلاش برای پاسخگویی به ضرورت‌های یک «جامعه درحال تحول» به تولد مفاهیم توسعه‌ای تازه منجر شد: توسعه سیاسی، نوسازی سیاسی، جامعه مدنی و حکومت قانون. البته تولد نه از این رو که کسی با این مفاهیم آشنا نبود، بلکه به این معنا که این مفاهیم از درسنامه‌ها و پژوهش‌ها و متون روشنفکرانه بیرون آمدند و به مبنایی برای بازسازی نظم اجتماعی و سیاسی بدل شدند.

رویکرد سازمان به «توسعه» پس از دوم خرداد

ناهمگونی ائتلاف حامیان خاتمی بیش از هر جای دیگر خود را در اقتصاد نشان می‌داد. در یک سو کارگزاران تعدیل ساختاری اقتصاد بودند و در سوی دیگر «چپ‌گرایانی» که این سیاست را بحران‌زا و شکست‌خورده و بر باددهنده آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی می‌یافتند. با وجود مشکلات اقتصادی کشور، در جریان رقابت‌های انتخاباتی دیدگاه‌های سیاسی و فرهنگی نامزدها در کانون توجه افکار عمومی قرار گرفت؛ برای مثال، روشن نبود که آیا در واقع اختلافی جدی میان دو نامزد اصلی بر سر الگوهای اقتصادی وجود دارد یا خیر. رخداد دوم خرداد چنان جامعه و سیاست ایران را تکان داد که بسیاری چیزها دیگر به گذشته شبیه نبود. مفاهیم تازه و شعارهای نو سر برآوردند، نیروهای اجتماعی حاشیه‌ای همچون جوانان و زنان جلوه تازه‌ای یافتند و نظرگاه‌ها درباره جامعه ایران و نیروها و خواست‌های اجتماعی مضمّن در آن دگرگون شد. برای آن نیروهایی که به کانون حادثه نزدیک‌تر بودند و حاملان گفتار دوم خرداد شناخته می‌شدند، این تأثیرپذیری دوچندان بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در جرگه این نیروها بود.

سازمان مجاهدین انقلاب و توسعه پس از دوم خرداد: نتایج تحلیل تماتیک

تحلیل تماتیک عصر ما- که در اواخر سال ۱۳۸۰ توقیف شد- و بیانیه‌های سازمان و مصاحبه‌ها و

نوشته‌های اعضای آن بر پایه این پرسش‌ها سامان یافت: سازمان در پی استقرار کدام نظم اجتماعی است؟ این نظم چه مؤلفه‌هایی دارد و بر کدام تحلیل از ساخت سیاسی موجود و تحولات اجتماعی جاری متکی است؟

نوسازی سیاسی

مضمون کلیدی «کنش‌های اصلاح‌طلبانه» سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و محتوای اصلی اصلاح‌طلبی به آن شکل که پس از دوم خرداد پدیدار شد، نوسازی سیاسی است. نوسازی سیاسی فقط یک دستور کار سیاسی نیست، بلکه فراتر از آن شکلی از سازمان‌دادن دوباره رابطه دولت-جامعه بر پایه مفاهیم توسعه سیاسی، قانون‌گرایی، بسط جامعه مدنی و دموکراتیزاسیون است. گاه سنجی این‌همانی^۱ میان این مفاهیم با یکدیگر یا با پروژه نوسازی سیاسی برقرار می‌شد و در بیشتر گفته‌ها و نوشته‌ها نوعی تداخل معنایی میان این مقولات به‌وجود می‌آمد، چنان‌که می‌توان از هرکدام از آن‌ها را شروع کرد و به دیگری رسید. در این بخش درباره زمینه فکری و اجتماعی برآمدن این مفاهیم و نحوه صورت‌بندی آن‌ها پس از دوم خرداد و رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب بحث می‌شود.

جامعه مدنی؛ «پروژه پروژه‌ها»: از جمله مقولاتی که سیدمحمد خاتمی در جریان تبلیغات انتخاباتی سال ۱۳۷۶ مطرح کرد و از آن زمان تا همین امروز با نوسازی و توسعه سیاسی و گاه حتی با نفس توسعه و پیشرفت هم‌ارز و برابر تلقی می‌شود، مفهوم جامعه مدنی است. این مفهوم پیش از دوم خرداد نیز از نظر نویسندگان ایرانی غایب نبود و در نشریات آن دوره مطالبی در این‌باره نوشته می‌شد، اما با آغاز عصر اصلاحات «بسط جامعه مدنی» به پروژه سیاسی اصلی و هدف عمده اصلاح‌طلبان و بسیاری دیگر از کنشگران سیاسی و اجتماعی بدل شد. شاید این برداشت رایج که جامعه مدنی مجموعه‌ای از انجمن‌ها، نهادها، تشکله‌ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و صنفی و داوطلبانه مستقل از دولت است نزدیک‌ترین برداشت به تصور اصلاح‌طلبان درباره آن است. رئیس «دولت اصلاحات» در یکی از سخنرانی‌هایش احزاب، اصناف، تشکله‌ها و انجمن‌ها را هسته اصلی جامعه مدنی معرفی می‌کند (خاتمی، ۱۳۷۹: ۲۱۹).

عصر ما در شماره ۱۱۷ (فروردین ۱۳۷۸) جامعه مدنی را «پروژه دیگر پروژه‌ها» نامید که «شکل‌گیری و استحکام آن شرط تحقق و تداوم سایر پروژه‌های اجتماعی به شمار می‌آید». این

«پروژه پروژه‌ها» چه بود؟ به‌راستی «پروژه جامعه مدنی» چه بود و در چه مسیری به جریان افتاد؟ در عمل، این پروژه به‌روشنی تعریف نشد و به‌ویژه در محدودیت‌ها و ناسازدهایش کنکاش جدی نشد، اما از جنبه نظری باری بر دوش «جامعه مدنی» قرار گرفت که بیش از ظرفیت آن بود؛ برای نمونه، گاه افزایش شمار آن. جی. او‌ها از شاخص‌های تقویت جامعه مدنی شمرده می‌شد، درحالی‌که ممکن بود انگیزه‌های مختلفی در پس این نهادها باشد و شمار روزافزون آن‌ها دلیلی بر بسط جامعه مدنی نباشد، به‌ویژه آنکه نقش آن. جی. او‌ها در استقرار جامعه مدنی و پیشبرد فرایند توسعه یا روند دموکراتیزاسیون آن‌قدر مبهم است که تأکید مدام بر آن نه یک واقعیت مسلم پژوهشی یا گزاره تثبیت‌شده نظری، بلکه «ایدئولوژی آن. جی. او» خوانده شده است (کلارک، ۱۹۹۸: ۴۰). وانگهی، منتقدان اقتصاد نئولیبرال استدلال می‌کنند ایده جامعه مدنی مبتنی بر آن. جی. او‌ها مستعد آن است که با دستور کار نئولیبرالی سازگار افتد. برای رادیکال‌ترها جامعه مدنی حتی ممکن است اسم رمز جهانی‌شدن و اجماع واشنگتن و برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول باشد (گونواردن و رانکین، ۲۰۰۴). در مجموع، نقش جامعه مدنی و به‌ویژه جامعه مدنی متکی بر آن. جی. او‌ها در «سیاست توسعه»^۱ نه‌تنها روشن و بدیهی نیست، بلکه نیازمند بازخوانی مجدد و مفهوم‌سازی گسترده‌تر است (مرسر، ۲۰۰۲).

تأسیس حدود هفت هزار آن. جی. او در ابتدای دوره اصلاحات از جنبه کمی شایان تأمل بود، اما وابسته‌بودن بسیاری از این نهادها و سازمان‌ها به بودجه‌های دولتی و ساخت ناپایدار آن‌ها موجب شد این آن. جی. او‌ها ابتکار عمل و توان اثرگذاری تعیین‌کننده در جامعه و سیاست ایران نداشته باشند. این واقعیت که با آغاز به کار دولت نهم فعالیت بیشتر آن. جی. او‌ها در عمل به‌سادگی و بدون چندان مقاومتی به محاق تعطیلی رفت، نشانه ضعف و شکنندگی آن‌ها بوده است.

ادعایی گزاف و بی‌پایه است اگر «جامعه مدنی ایران» بدون هرگونه اثر یا کارکرد قلمداد شود. مسئله آن است که ساخت درونی و شاکله جامعه مدنی ایران تناسبی با آن‌همه امید و انتظار برانگیخته‌شده نداشته است. «پروژه جامعه مدنی» که حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد در قلب آن قرار داشت، هرگز تعریف روشنی نیافت، تناقض‌ها و شکاف‌های جامعه مدنی درحال تکوین ایران و نابسامانی‌ها و ناتوانی‌هایش به‌خوبی شناخته نشد و سرانجام نیز نتوانست منادی جامعه‌ای «توسعه‌یافته» و «دموکراتیک» و «بسامان» باشد؛ همان‌طور که بسیاری از هواداران «پروژه جامعه مدنی» گمان می‌برند.

توسعه سیاسی: «توسعه سیاسی» مفهومی دیگر بود که با انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به عرصه عمومی ایران راه یافت. این مفهوم نخست در «مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری» از یک «مقوله» به یک «پروژه» بدل شد (حجاریان، ۱۳۷۱؛ ۱۳۷۲). مفهوم توسعه سیاسی در سال‌های پیش از دوم خرداد به محافل آکادمیک و سیاسی راه یافت و در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ در گستره وسیع‌تری مطرح شد. پس از انتخابات، توسعه سیاسی به‌طور رسمی در دستور کار دولت قرار گرفت و به یک هدف عمده «پروژه اصلاح» بدل شد. در این دوره، پژوهش‌های آکادمیک، مقاله‌های علمی و مطالب ژورنالیستی بی‌شماری به توسعه سیاسی اختصاص یافت.

لوسین پای در پژوهشی با عنوان «مفهوم توسعه سیاسی» که اکنون متنی کلاسیک به‌شمار می‌آید، ده تعریف و برداشت متمایز از مفهوم توسعه سیاسی ارائه داده است. در دهمین تعریف، توسعه سیاسی وجهی از فرایند چندبعدی تغییر اجتماعی به‌شمار می‌آید (Pye, 1965). «پروژه توسعه سیاسی» آن‌گونه که در «عصر اصلاحات» در دستور کار قرار گرفت با این برداشت سازگار بود و از همین روی با نوسازی سیاسی و اجتماعی ارتباط وثیقی می‌یافت.

پس از گذشت مدت کوتاهی از شروع به کار دولت خاتمی، عصر ما در سرمقاله شماره ۸۳ درباره موانع فراروی توسعه سیاسی هشدار داد: «اجرای پروژه توسعه سیاسی با مؤلفه‌های احترام به قانون و آزادی‌های قانونی افراد، حاکمیت قانون و رسمیت‌یافتن تکثر سیاسی یکی از مشکل‌ترین و دشوارترین وظایف دولت جدید به‌شمار می‌رود. حساسیت و صعوبت اجرای این پروژه ناشی از موانع ساختاری در فرهنگ سیاسی جامعه ما، عدم وفاق و عزم جدی کلیه نهادها و مسئولان نظام و نیز وجود گروه‌ها و باندهایی است که منافع و مطامع خود را در فقدان مؤلفه‌های فوق ارزیابی می‌کنند» (عصر ما، شماره ۸۳، ۲۸ آبان ۱۳۷۶). همان‌طور که عصر ما پیش‌بینی کرده بود، موانع سختی پیش روی «پروژه توسعه سیاسی» قرار گرفت. از دید اصلاح‌طلبان، مشارکت و رقابت سیاسی از مجرای انتخابات آزاد، آزادی بیان و آزادی مطبوعات، حاکمیت قانون و تحزب و تکثر سیاسی عمده‌ترین شاخص‌های بودند که توسعه سیاسی را شکل می‌دادند. این شاخص‌ها چندان کمیت‌پذیر نیستند؛ بنابراین، ارزیابی موفقیت یا شکست «پروژه توسعه سیاسی» مقوله‌ای تفسیرپذیر است. در نظر منتقدان، انتخابات شوراهای دوم، مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم قرائن قطعی شکست این پروژه بودند، اما مدافعان شواهد متفاوتی دال بر کامیابی نسبی این سیاست ارائه می‌کنند؛ از شکل‌گیری خواست‌ها و مطالبات تازه و برآمدن نیروهای اجتماعی «تحول‌خواه» تا عمومیت‌یافتن و همه‌گیر شدن گفتار دموکراتیک، چنانکه حتی مخالفان هم ناخواسته یا ناگزیر به زبان آن سخن می‌گویند.

اولویت‌نوسازی سیاسی در برابر نوسازی اقتصادی

پیش‌تر دیدگاه‌های اقتصادی سازمان پیش از دوم خرداد و مواضع نقادانه آن در قبال سیاست تعدیل اقتصادی شرح داده شد. «عدالت اجتماعی»، «فقرزدایی»، «استقلال اقتصادی»، «توسعه غیرلیبرالی» و «رانت‌زدایی از اقتصاد» مضامین عمده‌ای هستند که در عصر اصلاحات نیز تکرار می‌شوند. به‌طور خلاصه، سازمان از مواضع گذشته عقب نمی‌نشیند: همچنان منتقد سرمایه‌داری است، دمی از نقد جهانی‌شدن یا «جهانی‌سازی» باز نمی‌ایستد، عدالت اجتماعی را پاس می‌دارد، منتقد دائمی و سرسخت سیاست تعدیل است و...

سازمان مجاهدین انقلاب همواره می‌کوشید واکنشی تنوریک به رخدادها و تحولات سیاسی نشان دهد. مقاله «تحولات جناح‌بندی‌های سیاسی جامعه پس از دوم خرداد» که یک سال پس از شروع کار دولت خاتمی منتشر شد، جمع‌بندی و تحلیل سازمان را درباره «شکاف‌های اجتماعی-سیاسی پس از دوم خرداد» به‌روشنی پیش می‌نهد. اساس تحلیل فوق این است که پس از دوم خرداد «تضاد آزادی‌خواهی و تمامیت‌خواهی عملاً به‌صورت فعال‌ترین شکاف اجتماعی درآمده است» (عصر ما، شماره ۱۰۴، ۱ مهر ۱۳۷۷). این مقاله منطقی و مبنای ائتلاف‌های سیاسی جدید را باز می‌نماید:

با محوریت شعارهای سیاسی نظیر حاکمیت قانون، آزادی و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش و کمرنگ‌شدن شعارهای اقتصادی، طیف‌های راست مدرن و چپ به‌دلیل وجوه اشتراکی در عمل در کنار یکدیگر قرار گرفتند. دو طیف با قوت و ضعف و از خاستگاه‌ها و قرائت‌های گاه متفاوت، طرفدار آزادی‌های قانونی، حفظ جمهوریت نظام، حاکمیت قانون، صیانت از حقوق و امنیت افراد، جامعه مدنی و توسعه سیاسی هستند و این امر نوعی یگانگی و اتحاد میان طیف‌های مذکور را تداعی می‌کند (پیشین).

از دید سازمان، «شکاف آزادی‌خواهی و تمامیت‌خواهی» یا «آمریت و دموکراسی» تا پایان عصر اصلاحات و چه بسا تا امروز، فعال‌ترین شکاف اجتماعی باقی می‌ماند و از آن زمان تاکنون این تلقی بر همه تحلیل‌ها و عملکردهای سازمان سایه می‌افکند.

«کمرنگ‌شدن شعارهای اقتصادی» و «محوریت شعارهای سیاسی» چرخشی در رویکرد سازمان به‌شمار می‌آید و حتی می‌توان آن را به‌منزله نوعی تعدیل ایدئولوژیک-اگر نگوئیم تغییر ایدئولوژیک- تلقی کرد. با وجود تمام تغییرات در فضای سیاسی جهانی و داخلی، سازمان مجاهدین انقلاب حتی در آستانه دوم خرداد همچنان «چپ‌گرا»، «عدالت‌خواه»، ضد سرمایه‌داری و منتقد نظام جهانی اقتصاد بود و شکاف اقتصادی را بسیار مهم و تعیین‌کننده می‌دانست. پس چه

بودند آن دلایلی که سازمان را به تغییر در این نگاه فراخواندند؟ بر پایه تحلیل متون موجود و قراردادن آن‌ها در بافت بزرگ‌تر تحولات اجتماعی و سیاسی می‌توان موارد زیر را برشمرد:

اول: انتخابات دوم خرداد

برای بیشتر اصلاح‌طلبان یکی از اصلی‌ترین «پیام‌های دوم خرداد و شاید مهم‌ترین «پیام» آن، کشف اراده به نوسازی سیاسی در عموم مردم ایران بود. نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های اصلاح‌طلب، همچون تمام تحلیلگران، این انتخاب را به گرایش عمیق جامعه «جوان» و «نوگرا» و «مشارکت‌طلب» ایران به آزادی، دموکراسی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی و گفت‌وگو و مرادده با جهان تفسیر کردند.

دوم: تحلیل ساخت سیاسی

به‌مرور اصلاح‌طلبان به این نظرگاه متمایل شدند که سیستم یا صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی ایران از سنخی است که فقط با اصلاح ساخت قدرت حل سایر مشکلات اعم از اقتصادی و اجتماعی ممکن می‌شود. این دیدگاه هر روز در میان آنان قوت بیشتری می‌یافت که هرگونه اصلاحی لاجرم از مسیر اصلاح سیاسی عبور می‌کند. این تحلیل در سال‌های بعدی نیز تکرار شد. محسن آرمین در سخنانی در فروردین ۱۳۸۸ مشکلات اقتصادی و «نان و معیشت مردم» را مهم‌ترین مسئله کشور معرفی کرد. همچنین، وی تأکید کرد «حل مشکلات اقتصادی در گرو حل مشکلات سیاسی است» و «مشکلات اقتصادی راهکار سیاسی دارد» (ایسنا، ۲۵ فروردین ۱۳۸۸).

سوم: مقتضیات عمل سیاسی

جبهه دوم خرداد از همان ابتدای تشکیل درگیر منازعه‌ای تمام‌عیار با رقیبی شد که بسیاری از ابزارهای قدرت را در اختیار داشت. این «آنتاگونیسم سیاسی» دیگر مجالی باقی نگذاشت تا برخی مقولات منجر به مناقشه درونی در جبهه دوم خرداد مطرح شود. اعضای سازمان بارها این نکته را گوشزد کرده‌اند (محسن آرمین، عصر ما، شماره ۱۴۹، ۱۳ بهمن ۱۳۷۸؛ محمد سلامتی عصر ما، شماره ۱۲۰، ۵ خرداد ۱۳۷۸).

نتیجه‌گیری

در چارچوب نقطه عزیمت این تحقیق، بررسی تغییر رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب به توسعه در چارچوب مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک، می‌توان نوعی «تحول» و «دگردیسی» یا حداقل «تغییر» را در رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب به توسعه تشخیص داد. این تغییر در چارچوب

زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک تغییر اجتماعی در ایران پس از انقلاب قابل تحلیل است. پس از آغاز سیاست تعدیل تشکل‌ها و جناح‌های مختلف «طیف راست» با آن همراهی می‌کردند و حداقل در عمل مخالفت آنان شامل اصل این سیاست نمی‌شد، بلکه فقط ممکن بود برخی مظاهر و پیامدهای آن را هدف قرار دهد. در مقابل طیف «چپ خط امام» به‌طور عمده با این سیاست مخالفت می‌ورزید و آن را در تقابل و تعارض با «آرمان‌های انقلاب» به‌شمار می‌آورد؛ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی جدی‌ترین و پیگیرترین منتقد سیاست تعدیل و کل فضای پس از جنگ در کشور بود. این تشکل همچنان از الگوی دهه ۱۳۶۰ یا سازمان‌دهی جامعه به‌نحوی انقلابی دفاع می‌کرد، مانند سازمان‌دهی مبتنی بر مشارکت مردمی و توده‌ای گسترده، بسیج سیاسی توده‌ای، مداخله دولت در اقتصاد و جامعه به قصد استقرار عدالت، اولویت‌بخشیدن به دفاع از محرومان و مستضعفان و پرهیز از ادغام در نظام جهانی از جمله به‌واسطه رویارویی ایدئولوژیک و سیاسی با قدرت‌های مسلط غربی چون آمریکا.

پس از پایان جنگ و رانده‌شدن «گروه‌های خط‌امام» به حاشیه ساخت قدرت، آنان به‌مرور به بازاندیشی در جایگاه اجتماعی و سیاسی و بازخوانی ایدئولوژی پیشین خویش روی آوردند، اما این «تأمل در خویش» با چرخش به راست در اقتصاد و سیاست کشور و پیامدهای اندیشیده و به‌طور عمده ناندیشیده اجتماعی و فرهنگی آن توأم شد. به‌این‌ترتیب، خواست‌ها و مطالبات جدیدی در جامعه پدیدار شد و نیروهای اجتماعی تازه همچون زنان و جوانان در صحنه جامعه و سیاست مرئی شدند و روندهایی همچون تغییر ارزشی و فردگرایی و منفعت‌طلبی پدیدار شد. هم‌زمان شاخص‌های دیگری همچون دسترسی به اطلاعات و سطح تحصیلات و میل به مشارکت سیاسی افزایش یافتند. در عرصه جهانی، فروپاشی شوروی و بسط الگوها و ارزش‌های اقتصاد بازار به سراسر جهان تحولی مهم بود. فروپاشی شوروی در عین حال جان تازه‌ای به «موج سوم دموکراتیزاسیون» داد که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود. در قلمرو فکر و اندیشه و در عرصه روشنفکری نیز جریان‌های مؤثری در ایران دهه ۱۹۷۰ سر برآوردند. سازمان مجاهدین انقلاب و هیچ نیروی سیاسی دیگری نمی‌توانست از این فضا برکنار باشد، اما رخداد دوم خرداد به‌عنوان امری حادث در شکل نیروی نامنتظر اما عمده تغییر ظاهر شد که از یک سو چشم‌اندازی تقریباً تازه و ناشناخته از جامعه ایران در برابر «چپ خط امام» قرار داد و از سوی دیگر سازمان را به درون حلقه‌ای از مناسبات سیاسی جدید پرتاب کرد.

پس از دوم خرداد، تشکل‌های اصلی طیف «چپ خط امام»- مانند مجمع روحانیون مبارز و

دفتر تحکیم وحدت- از ایدئولوژی پیشین در عرصه‌های سیاست داخلی، سیاست خارجی و اقتصاد فاصله گرفتند. موضع سازمان مجاهدین انقلاب قدری پیچیده‌تر بود. از حیث ایدئولوژیک، سازمان در بطن تحولات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی پس از جنگ، «توده‌گرایی» و «برابری‌خواهی» دهه ۱۳۶۰ را به تدریج و انهداد و به خواست‌هایی همچون آزادی و جامعه مدنی روی خوش نشان داد. پس از جنگ با زوال بسیج توده‌ای و افول «رادیکالیسم» دهه ۱۳۶۰ و برآمدن سیاست تعدیل اقتصادی و در متن دگرگونی‌های جهانی هر نیروی سیاسی ناگزیر از بازخوانی ایدئولوژی پیشین بود. در اینجا شاید نوعی تناقض مشاهده شود؛ یعنی ناسازهای میان نقدی که سازمان بر سیاست تعدیل داشت با پیامدهای به‌طور عمده ناخواسته همین سیاست که زمینه را برای بازگشت «چپ خط امام» و سازمان مجاهدین انقلاب به قدرت مهیا ساخت. بدیهی است خود سازمان در خلأ و بیرون از جامعه نبود و از این تغییرات تأثیر می‌پذیرفت. با وجود این، سربرکشیدن یا تقویت نیروها و هویت‌های اجتماعی جدید و خواست‌ها و گرایش‌های اجتماعی و فرهنگی تازه- به‌عنوان یکی از «پیامدهای ناخواسته» سیاست تعدیل- در خلق دوم خرداد و بازگشت سازمان به قدرت نقش داشت، اما هم‌زمان برای ایدئولوژی این تشکل مسئله‌آفرین و محدودیت‌ساز بود. به عبارت دیگر، تغییر اجتماعی و فرهنگی همبسته با عصر سازندگی که سازمان آن را «دوره پروستاریکای جمهوری اسلامی» می‌نامید، عرصه‌ای تازه برای فعالیت سازمان و کل چپ خط امام گشود^۱، اما رویکرد ایدئولوژیک پیشین این گروه را مسئله‌دار ساخت و تعیین نسبت آن ایدئولوژی با ارزش‌های در حال گسترش را به امری دشوار بدل کرد. از نظرگاه جامعه‌شناسی سیاسی، از یک‌سو در نتیجه عوامل مختلف از جمله توسعه «عصر سازندگی» نیروی اجتماعی مؤثری در جامعه ظهور کرده بود که خواست‌هایی «مدرن» داشت و در جست‌وجوی نمایندگی سیاسی برای آن خواست‌ها بود و از سوی دیگر شکافی در ساخت سیاسی پدیدار شده بود که بخشی از هیئت حاکمه را مهیا می‌ساخت تا نمایندگی این «مطالبات» را بر عهده گیرد. قرارگرفتن در این جایگاه و مناسبات جدید، گروهی همچون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به تعدیل در رویکرد پیشین خود به توسعه واداشت.

براساس استدلال این پژوهش، «نوسازی سیاسی» که نزد گروه‌هایی مانند سازمان مجاهدین انقلاب و جبهه مشارکت مهم‌ترین شکل تبلور مفهوم توسعه پس از دوم خرداد بود و شامل

۱. البته با وقوف به این نکته که تغییر اجتماعی و فرهنگی در آن سال‌ها از عوامل مختلفی از جمله متغیرهای جمعیت‌شناختی تا تحول فناوری‌های (از جمله در تکنولوژی‌های ارتباطی) و تغییر در فضای فکری جهانی تأثیر می‌پذیرفت.

مضمون‌هایی چون توسعه سیاسی و جامعه مدنی و حکومت قانون می‌شد، یک طرح و برنامه سیاسی صرف نبود. این مفهوم مبنایی برای بازتولید زمینه‌های انسجام اجتماعی و بازسازی نظم اجتماعی بود. در دهه ۱۳۶۰ بسیج سیاسی توده‌ای گسترده و کاریزمای رهبر انقلاب و در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ ارزش‌های برآمده از انقلاب و جنگ به‌مثابه زمینه‌های هم‌بستگی و انسجام اجتماعی در نظر گرفته می‌شد. پس از پایان جنگ و در دوره بازسازی این زمینه‌ها تضعیف شدند. نوسازی سیاسی عصر اصلاحات که با پیشبرد برنامه توسعه سیاسی و بسط جامعه مدنی و برقراری حکومت قانون تعریف می‌شد، در واقع تلاشی در راستای فراهم آوردن مبنای تازه‌ای برای نظم اجتماعی بود؛ یعنی نظم و هم‌بستگی اجتماعی مدنی و مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک.^۱ البته سازمان اصرار می‌ورزید که این نوع از هم‌بستگی و سازمان‌دهی جامعه با الگوی اسلامی-انقلابی تعارضی ندارد و بلکه برخاسته از آن و مکمل و متمم آن است.

در عین حال، واقعیت‌های اجتماعی دیگری در جریان بود که بر هر نوع پروژه «نوسازی» و «توسعه» سایه می‌افکند؛ برای مثال، مطابق یافته‌های پیمایش‌های مختلف و از جمله موج اول و دوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۰ و ۱۳۸۲)، اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی، احساس امنیت اجتماعی و امید به آینده در این دوره کاهش یافته است و فردگرایی و منفعت‌طلبی افزایش یافته است. نمی‌توان با تفسیر ساده چنین داده‌هایی - که در همه پژوهش‌ها کاملاً منفی هم نیستند - روندهایی قطعی به جامعه ایران نسبت داد، اما اگر چنین برداشتی را از جامعه ایران بپذیریم، تلاش برای بازسازی نظم اجتماعی و سازمان‌دهی تغییر اجتماعی پیچیده‌تر می‌شود. منتقدان بازار آزاد این تحولات را به‌طور عمده هم‌بسته با بسط الگوی بازار آزاد در ایران و متأثر از آن می‌دانند و تلاش اصلاح‌طلبان را برای برقراری نظم اجتماعی - سیاسی جدید بی‌حاصل می‌شمارند؛ زیرا از دید آنان «نئولیبرالیسم» در سطح اجتماعی نابرابری و نارضایتی و تنش دائمی خلق می‌کند و این نافی پروژه سیاسی اصلاح‌طلبان یعنی توسعه و ثبات سیاسی و «دموکراتیزاسیون» است.

در ورای این شرح و تفصیل یک نکته درباره سازمان مدام خودنمایی می‌کند: دشواری «چپ‌بودن» در زمینه و زمانه‌ای که به‌طور عمیق به راست گراییده است. سازمان مجاهدین انقلاب به «چپ‌بودن» همچون بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت خود می‌نگریست، اما این گروه به دلیل عضویت در جبهه گسترده دوم خرداد که در آن غایات سیاسی تقریباً یکسان اما دکترین‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی متنوعی حضور دارند، از برخی اهداف و آرمان‌های ایدئولوژیک

۱. در یکی از مقالات بشیریه تحلیلی تقریباً مشابه درباره «اصلاح‌طلبی» ارائه می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۴).

خویش، به‌ویژه در حیطه اقتصاد و عدالت اجتماعی، «به‌طور موقت» چشم‌پوشی می‌کند. تا آغاز دهه ۱۳۸۰ از مجموع نوشته‌ها و سخنان اعضای سازمان برمی‌آید که در نظر آنان، این چشم‌پوشی نوعی عقب‌نشینی تاکتیکی، موقت و مقطعی است و به‌معنای دست‌شستن از آن خواست‌ها یا بازنگری در اهداف پیشین نیست. نقد سیاست تعدیل اقتصادی، «نئولیبرالیسم»، جهانی‌شدن و سرمایه‌داری و «سرمایه‌سالاری» مضامین تکرارشونده عصر ما حتی در سال‌های پس از دوم خرداد هستند. مخالفت با سرمایه‌داری و نظام جهانی سازمان را به کندوکاو در نمونه‌های مشابه وامی‌دارد. جالب است که حتی تا سال ۱۳۸۰ سازمان هم‌دلانه در الگوهای «ضدامپریالیستی» همچون «هند، چین و در مرتبه بعد کوبا» مذاقه می‌کرد و جمهوری اسلامی را تا حدی با آنان هم‌سرنوشت می‌پنداشت، اما طنین این «چپ‌اندیشی» ناچیزتر از آن بود که به یک برنامه سیاسی بدل شود. گفته‌ها و نوشته‌های پراکنده، نقدهای کم‌جان و مخالف‌خوانی‌های مقطعی و بی‌اثر نمی‌توانست راه به جایی برد. این دیدگاه‌ها گذشته از همه خلل و فرج تئوریک به هیچ‌گفت‌وگویی سیاسی جدی میان این نیروهای سیاسی و همین‌طور میان آنان و لایه‌های اجتماعی دامن‌نزد و از آن هیچ‌راهمبرد یا برنامه سیاسی بیرون نیامد. این گرایش حتی در سطح تبلیغات سیاسی هم نمودی نداشت. این فقط مسئله‌ای در سطح تاکتیک‌ها و انتخاب‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی نبود، بلکه با عوامل اجتماعی متعدد از جمله تعدیل ایدئولوژیک و تغییر پایگاه اجتماعی این گروه‌ها نیز نسبت داشت. تغییر پایگاه اجتماعی یا به‌صورت دقیق‌تر تغییر تحلیلی که طیف چپ سنتی از پایگاه اجتماعی‌اش داشت، بخش مهمی از تغییری است که سازمان تجربه کرد. پس از دوم خرداد و مواجه‌شدن سازمان و دیگر اصلاح‌طلبان با سیمایی تازه از جامعه ایران، تصور آنان از پایگاه اجتماعی خویش دگرگون شد. در این زمان، آنان خود را متکی بر حمایت لایه‌هایی گوناگون و متنوع از جامعه می‌دانستند. پیش از دوم خرداد، در تحلیل سازمان مجاهدین انقلاب، حامیان اصلی جمهوری اسلامی طبقات و اقشار «مستضعف» و فرودست بودند؛ یعنی بخش‌هایی از جامعه که به آرمان‌های عدالت و برابری دل سپرده بودند و این ویژگی در کنار باورهای سنتی و مذهبی، آنان را به پایگاه اجتماعی بی‌بدیل نظام اسلامی بدل می‌ساخت، اما پس از دوم خرداد، اصلاح‌طلبان حمایت بخش اعظم جامعه ایران را پشتوانه خویش یافتند؛ جامعه‌ای به‌گمان آنان نوگرا و مشارکت‌جو بود و پیوند وثیقی با خواست‌های اصلاح‌طلبانه برقرار کرده بود. گفتمان اصلاحات در آن زمان طبقات و اقشار و لایه‌های اجتماعی مختلفی را بسیج کرده بود و در نتیجه این ذهنیت را ایجاد کرد که آنان پایگاه رأی دائمی و حتی پایگاه اجتماعی ازلی-ابدی اصلاح‌طلبان هستند.

در همین زمان در ساخت اجتماعی و طبقاتی همان روندی تداوم یافت که سازمان در کل دهه ۱۳۷۰ منتقد سرسخت آن بود؛ روندی که بهداد و نعمانی آن را ذیل مفاهیم بازتولید مناسبات سرمایه‌دارانه و بازسازی نهادهای متناسب با آن، پرولتاریزه‌شدن نیروی کار، دهقان‌زدایی از روستاها و مدرنیزه‌شدن جایگاه‌های طبقاتی توصیف کرده‌اند (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷؛ بهداد و نعمانی، ۲۰۰۷) و نشریه عصر ما در ابتدای دهه ۱۳۷۰، پیش از بسیاری محافل دیگر، آن را «نئولیبرالیسم» خوانده بود. سازمان با وجود تمام نقدهایی که تا آخرین شماره عصر ما به رویکرد اقتصادی-اجتماعی مسلط داشت، بیشتر از آن در ورطه آنتاگونیستی سیاست ایران گرفتار آمده بود که بتواند به تغییری بنیادین در آن بیندیشد.

از زوایه دید خود سازمان، و نه بر مبنای ملاک‌های بیرونی، این تشکل «به‌ناچار» با سیاستی همراهی کرد که خود آن را «نئولیبرال» مخرب توصیف می‌کرد. این همراهی از این تحلیل و اولویت‌بندی راهبردی مایه می‌گرفت که مقدمه هرگونه اصلاح، اصلاح ساخت سیاسی و بازسازی نظم سیاسی است. ممکن است استدلال‌ها و شواهد بسیاری مؤید تحلیل فوق باشند، اما در حیطه عمل تناقض‌هایی در آن بروز کرد. از یک‌سو، شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی موجود نارضایتی و تنش هستند و ممکن است پروژه نوسازی سیاسی را متوقف سازند یا به عقب برانند (از جمله در شکل بسترسازی برای ظهور پوپولیسم و بناپارتیسم و...) و از سوی دیگر- با در نظر گرفتن همان ساخت سیاسی که سازمان و هم‌پیمانانش در پی «اصلاح» آن بودند- برندگان محتمل سیاست‌هایی همچون خصوصی‌سازی ممکن است در شکل یک طبقه سیاسی پدیدار و متشکل شوند و کار «اصلاح» را دشوارتر سازند.

درواقع، سازمان شکاف آمریت-دموکراسی را مهم‌ترین شکاف جامعه ایران می‌دانست و سرنوشت سایر شکاف‌های اجتماعی را به برطرف کردن این شکاف اصلی گره زده بود، اما آن شکاف‌ها (مانند شکاف مرکز-حاشیه) ممکن بود همچون عامل تغییر اجتماعی ظاهر شوند و برای مثال در برابر پروژه توسعه سیاسی مانع ایجاد کنند. این همان اتفاقی بود که بر سرنوشت انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ تأثیر گذاشت. شکاف‌های اجتماعی از نوع شکاف مرکز-حاشیه در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر (از جمله مسائل تاکتیکی و حتی فقط اتفاقی و کاملاً قابل اجتناب) به شکست اصلاح‌طلبان و توقف «پروژه توسعه سیاسی» منجر شد، درحالی‌که در جریان کارزار تبلیغاتی انتخابات سال ۱۳۸۴ سازمان و هم‌پیمانانش رادیکال‌ترین برنامه‌های «نوسازی سیاسی دموکراتیک» و «توسعه سیاسی» را وعده می‌دادند (تاجیک و روزخوش، ۱۳۸۹)، اما به دلایل مختلف ناکام ماندند.

پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، سازمان مجاهدین انقلاب غیرقانونی اعلام و فعالیتش متوقف شد. در مجموع، از پایان عصر اصلاحات تا امروز سازمان مجاهدین انقلاب رویکرد توسعه مشخص و متمایز با دوره‌های پیشین عرضه نکرده است؛ زیرا مجال چندانی در عرصه نظر یا عمل نداشته است. در مجموع، ایدئولوژی سازمان مجاهدین انقلاب پس از دوم خرداد از یک گروه چپ اسلامی - انقلابی به شکلی از گفتار رفرمیستی تغییر شکل داد که در مواردی آشکارا لیبرالیزه شده است. با در نظر گرفتن ملاک‌هایی همچون رهیافت اقتصاد سیاسی، رویکرد به توسعه، سیاست اجتماعی، برنامه‌های اقتصادی، راهبردهای سیاسی، تعریف نقش دولت و جایگاه بازار و... سرشت این ایدئولوژی همچنان گنگ و مبهم می‌نماید. شاید دلیل این مسئله بغرنج‌بودن پرتکلیس اصلاح‌طلبانه در وضعیت خاص ایران باشد یا به جایگاه اجتماعی و سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب و بافت و محتوای ایدئولوژی این تشکل برگردد یا همان‌طور که در این پژوهش استدلال شده است ترکیبی از هر دو باشد.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۹۳) «سخنرانی در دانشگاه علامه طباطبائی»، سخن امروز، شماره ۵، بهمن ۹۳: ۴۸-۴۱.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳) انقلاب ایران در دو حرکت، ناشر: مؤلف.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) «در آستانه آنومی سیاسی در ایران»، فرایند مدیریت و توسعه، شماره ۶۲، تابستان ۱۳۸۴: ۲۹-۲۲.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی (۱۳۸۶) طبقه و کار در ایران، ترجمه محمد متحد، تهران: آگاه.
- بیات، آصف (۱۳۷۹) سیاست‌های خیابانی، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- تاج‌زاده، مصطفی (۱۳۸۴) «نظام یعنی ما»، در سلیمی، حسین، کالبدشکافی ذهنین اصلاح‌طلبان، تهران: گام‌نو.
- تاجیک، محمدرضا و محمد روزخوش (۱۳۸۹) «بررسی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری از منظر تحلیل گفتمان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت‌معلم، سال ۱۶، شماره ۶۱: ۱۲۷-۸۳.
- جنادله، علی (۱۳۸۶) «بررسی روند تغییرات نگرش‌های فرهنگی - سیاسی در ایران»، پژوهشنامه، شماره ۷: تغییرات فرهنگی در ایران، پژوهشکده تغییرات استراتژیک، بهار ۱۳۸۶: ۶۲-۱۵.
- حجاریان (۱۳۷۱) «تلقی آکادمیک از توسعه سیاسی»، راهبرد، شماره ۱، بهار ۱۳۷۱: ۴۴-۳۸.

- حجاریان (۱۳۷۲) «ناموزونی فرایند توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی»، راهبرد، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲: ۶۷-۲۳.
- خاتمی، محمد (۱۳۷۹) توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت، تهران: طرح نو.
- خاتمی، محمدرضا (۱۳۸۴) «تصور پیروزی نمی کردیم»، در سلیمی، حسین، کالبدشکافی ذهنین اصلاح طلبان، تهران: گام نو.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۳) فلسفه در بحران، تهران: امیرکبیر.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۳) درباره غرب، تهران: هرمس.
- روغنی زنجانی، مسعود (۱۳۸۵) «مصاحبه با مسعود روغنی زنجانی»، در احمدی عمویی، بهمن (به کوشش) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: ۲۳۳-۱۴۱.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۶) تفرج صنع، تهران: سروش.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴) کالبدشکافی ذهنیت اصلاح طلبان، تهران: گام نو.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۴) بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی در ایران، تهران: دبیرخانه فرهنگ عمومی کشور.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۹۳) «مفهوم‌شناسی توسعه»، گفتگو با نشریه گفتمان الگو، شماره ۷، نوروز ۹۴.
- نوربخش، محسن (۱۳۸۵) «مصاحبه با محسن نوربخش»، در احمدی عمویی، بهمن (به کوشش) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: ۱۴۱-۵۹.
- هوگلاند، اریک جیمز (۱۳۹۲) زمین و انقلاب در ایران، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: پردیس دانش.
- بین، رابرت. کی (۱۳۹۳) مورد پژوهی در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نی.
- Arkoun, M (2002) Locating Civil Society in Islamic Contexts, in Sajoo, A. B (ed) Civil Society in Muslim World, London & New York: I. B. Tauris: 35-60
- Bayat, A (2010) Life as politics, how ordinary people change the middle east, Amsterdam: ISIM / Amsterdam University press.
- Behdad, S & Npmani, F (2009) What a Revolution! Thirty Years of Social Class Reshuffling in Iran, Comparative Studies of South Asia, Africa And The Middle East, Vol. 29, No 1: 84-104
- Braun, V and Clarke, V (2006) Using thematic analysis in Psychology, Qualitative Research in Psychology 2006; 3: 77_/101.
- Clarke, G (1998) The politics of NGOs in South-East Asia: participation and protest in the Philippines. London: Routledge.
- Flora, C. B and Jan L. Flora (2005) The Sociology of Development, In Bryant C. D and D. L. Peck (eds) 21st century sociology: A reference handbook, London: Sage: 496-506.
- George, A. L & A. Bennett (2005) Case Studies and Theory Development in the Social Sciences. Cambridge, MA: MIT Press.
- Gerring, J (2007) Case Study Research: Principles and Practices, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Goonewardena, K & Rankin, K. N (2004) The Desire Called Civil Society: A Contribution To The Critique Of a Bourgeois Cayegory, Planning Theory, 3(2).

- Madison, G.B. (1998) *The Political Economy of Civil Society and Human Rights*, London: Routledge.
- McMichael, Phillip. 2004. *Development and Social Change: A Global Perspective*. 3d ed. Thousand Oaks, CA: Pine Forge Press.
- Mercer, C. (2002) NGOs, civil society and democratization: a critical review of the literature, *Progress in Development Studies* 2,1 (2002) pp. 5–22
- Mills, A. J. et al (eds) *Encyclopedia of case study research*, London: Sage.
- Nederveen Pieterse, J. (2010) *Development Theory: Deconstructions / Reconstructions*, London: Sage.
- Pye, W.L. (1965) *The Annals of the American Academy of Political and Social Science March 1965 vol. 358 no. 1 1-13*.
- Scholte, J.A and Schnabel, A. (2002) “introduction” in Scholte, J.A and Schnabel, A. (ed) *civil society and global finance*, London: Routledge: 1-9
- Stalker, L.H. (2010) *Narratives*, in, A. J. Mills et al (eds) *Encyclopedia of case study research*, London: Sage: 594-596.
- Weller, R.P. (2004) *civil institutions and the state*, in Weller, R.P. (ed) *Civil Life, Globalization and Political Change in Asia, Organizing between family and state*. London: Routledge, pp. 1–20.
- Woodside, A.G. (2010) *Case Study Research: Theory, Methods, Practice*, Emerald Group Publishing Limited.